

۱۱۷

۱۱۷

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی
۱۵۹

خطی

۳

تاریخ تصحیف

۱۳۶۴

۱۳

۳۰۲۰

لما جال آیه مبدیة فو اصول و ترکیب و کما
 مود و تبیین و نزول و ارسال قال المومنین
 علیهم السلام ان الحظ نحفی فی تعلیم الایمان و قوامه
 کثرت المسئ و ترکیب المركبات و تقابله علی المسلم
 ترک المنهات و محافظه الصلوة و الصلوة و معرفة
 المفردات و المركبات بین اول مفردات زیاده
 کین بعد ان در مرکبات نیامد بدانکه اصل نقطه است
 ان هر آنکه هر کاه و نقطه بهم پیوستی خط نیسود
 بدین سبب حد حروف مفردات را بنقطه بیان
 خواهیم کرد بیان الف بدانکه الف مختص است نقطه



و تاندر و ابود
 اما اگر زیاده
 کنند ان اصول
 خارج شود اما
 نک صفت نقطه

این فو ان کما
 سبب ان فو ان
 ان کما فو ان
 ان کما فو ان

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب **معجم قواعد خط**

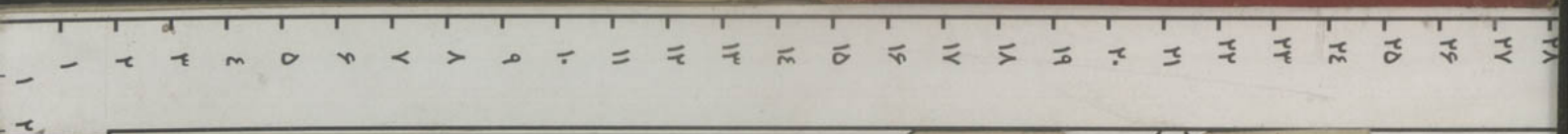
مؤلف **محمّد هروی**

مترجم

شماره قفسه **۱۵۹۶۳**

شماره ثبت کتاب **۲۰۷۱۳۸**

جمهوری اسلامی ایران



۲۳۶۴
۳۰۲۰

لی جلال آرد مبدی فرد اصول و ترکیب کلمات
صعود و نسیب و نزول و ارسال قال العالی
علی عم اعلم ان الحظ سفینه تعلیم الاساد و قوامه
کثیر المنق و ترکیب المركبات و بقاؤه علی المسلم
تربک المنهیات و محافظه الصلوة و صلته مع رفیق
المفردات و المركبات لیس اول مفردات الی
کیم بعد از آن در مرکبات تعلیم بد آنکه اصل نقطه است
ان هر آنکه هر کلمه و نقطه بیست و سی خط بیست و
بدین سبب است که حرف و مفردات را بنقطه بیان
خواهیم کرد بیان الف بد آنکه الف محض است نقطه
و آن دو ایوب
اما اگر زیاده
کنند ان اصول
خارج شود اما
نکته است فقط

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد وآله
الطاهرين

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		
کتاب محمد و علم خط		
مؤلف	محمد هروی	شماره ثبت کتاب
مترجم		۲۰۷۱۳۸
شماره قفسه	۱۵۹۶۳	

۱
۸
۸
۳
۹
۶
۸
۷
۶
۱۰
۱۱
۱۱
۱۱
۳۱
۹۱
۶۱
۸۱
۷۱
۶۱
۰۸
۱۸
۵۵

استهانت نیز جایز دانسته اما گفته اند
 کشیدن الف باید که سه حرکت باشد و آن حفظ
 زیرا که ایشان کردند قلم را حرکت دانسته اند پس حرکت
 و کردن قلم در قلم راندن واقع میشود نه در الف از
 بهر آنکه چون الف در کاغذ کشیده میشود حرکت از الف
 لحاظ نمیگردد اما در حالت کشیدن این حرکت
 در قلم راندن ظاهر میشود از بهر آنکه چون قلم بر کاغذ
 نهاده و الف کشیده شود قلم تمام بر کاغذ نهاده باقی
 چهار حرکت تمام قلم بکشی بعد از آن قلم را در کشیدن
 حرکت کرد آن چنانکه دو حرکت قلم بر کاغذ کشیده نباشد
 فیاسا بعد از آن تا آخر الف پیش از دو حرکت قلم
 بر کاغذ نباشد و حرکتی که در الف کشیده این بود
 که ذکر کرده شد بیان بنا بر این است
 میباید که یک نقطه طولانی
 باشد و قلم میباید که سه نقطه طولانی باشد و بنا

حروف باید که بقدر دو نقطه باشد اما اگر در اول ترکیب
 بهم واقع شود بعد از الف و الفست
 یا در اول یا کاف یا باها فاصله میان
 بهم و این حروف بقدر سه نقطه

باید اما در قلم که سه نیم مد و بنا و اگر سه نیم مرفوع باشد
 و بعد از نیم الف یا در اول یا او باشد
 بیاض بقدر دو نقطه باشد که کتیا

بهم و این حروف مذکوره باشد و اگر سه نیم سلت باشد
 و بعد از او یا باشد یا در بعضی و اگر بعد از او بهم سلت باشد
 و دور و

بهم نیز هم
 بدین صورت
 بهم سلت و
 مذکور واقع
 شود و اما اگر در اول دو حرف مرکب ها واقع شود
 از الف باشد یا در اول یا کاف یا لام یا باها فاصله میان ها

مثال مسکات
 مثال مسکات

ما صد هو

مما حما حمر
 حمر حمر حمر

ع

Handwritten marginal notes and flourishes on the left side of the page.

هائمه
هائمه
هائمه

و این حرف بعد در سه نقطه
باید و اگر بعد از او باشد
بقدر بعد از این باشد
و این حرف که بعد از
ها باشد بدین قاعده که
بیشتر گفته شد قیاسی کن
الحکم با چنانست که در با گفته شد

حجب وضع واضح مختلف بشود و هر یک اسم خود دارند
اما الف کتف بیش نیست بدان سبب کیام بیش ندارد اما

نوع بود **ص** و مضمون و با هم اما هم دو حکم دارد یکی حجب و هم

و یکی حجب اوره و هم حجب مفتوح بود و محقق و یعنی دو نوع
بود ملک

طولانی و **ح** حجب حجب
مدور و غریب

و از این چند **ح**
که در این کتاب است

ح ک ح
ح ک ح

کیند و نیمی
و بیگانی نیز

خوانند و باره جم دو نوع بود مرسل و مفتوح و مدور

د د د
د د د

اما دل دو نوعست
م در مغز و هم در رکت
بنا که ما آنست که
همه داده ما ارسال کرد

س س س
س س س

اند و در سه نوع بود
س مفعول و مفعول و مفعول
نوع سه نوع بود مرسل و

مدور و ایضا سوسین را ارسال کرده اند هم دو مغز و هم

ص ص ص
ص ص ص

در رکت و صاد دو نوع
بود مرسل و مدور و

این اختلاف دو دایره صا است نه در صاد و طابک

نوع پیش نیست چه در مغز و چه در رکت و عین بر هفت
است اول در مغز همان یک نوع که گفته شد و در بر جم دارد که

باز در این کتاب
نیز در این کتاب

ووه

ما بدو در نوع دیگر آنچه در ترکیب واقع شود
و حکم قاف همان حکم فاست کاف چهار نوع است اول مزید

انصی

انبلد

دالی و لام سه نوع است در معز در هر سه و در و در و در
رکب یک نوع
بین نیست
و هم مزید و
نوع است که می بیند و در هر یکی مثلث رفوع و هم هر یک
خالی نیست که اول واقع شده باشد سه نوع بود بدو و
و مثلث

مر

و رفوع
و اگر در وسط واقع شده شاید ذنوع بود مفتوح و مطوی
و اگر در آخر واقع شده باشد
مفتوح بود و مطوی اما مختوح

ع عا عا

شش نوع است اول
اعلی و ان وفقی باشد

که بعد از و الف باشد یا دال می آید که بقدر و نقطه برتفع شود

ع عا عا

دوم صادی و ان زانی بود
که بعد از فیم یا یا است

سوم یا فاف یا فیم یا
که بعد از فاف یا فیم یا

در این نوع هر حرفی که بعد از عین یک نقطه برتفع شود

چهارم عین و ان عین
و ان عین نیست

که از الف واقع شود که ان را منقل بود بخوبی که پیش از او است

پنجم فم الثانیان و ان عینی صادی باشد که متصل شده باشد با
بوصف بصفت مذکور

ششم عینی معقود و ان عینی
بود که در کلمه میان بود و اخر

واقع شود و فاسد نوع بود دو نوع در معز و ان موسی است

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

را باشد یا صاد با طابا
 قاف با یم او از قافله
 سین و این حروف بقید
 دو نقطه باشد و اگر مستطاب
 میدان با است بیج فاصله بیان او و ای مفرد باشد یا
 اگر چنانچه در اول و حروف که با هم ترکیب کرده اند صا
 باشد عالی نیست الف
 باشد با لام اها یا کاف
 مفرد فاصله بیان صا
 و این فاصله بیان باشد
 در همه انواع بدان نوع که ذکر کرده شد اما اگر چنانچه در اول
 ترکیب مفرد طا
 باشد بعد لثا
 الف باشد یا
 دال کاف نون
 یا با فاصله بیان

رسول باشد و مد و میا باید در
 اینجا و مطوس اندوز با قبط یا
 چشم بر سه باره نون بود و نون
 سه نوع بود در مفرد رسول
 و در ترکیبی در مرکب و هاء در غیر یک نوع است و از آن است
 گویند و در مرکب که در اول واقع شده باشد
 اید و وسط اید و اول
 کالی و اذن الفری می طوس
 و در وسط دالی است
 صا دین بود وقتی که بعد از
 اولام بود و بجز نون بود و اگر بعد از لام بود و اذن الفری و
 مطوس و فم الحرفی را کرد را جز بود یعنی
 باشد و رسول و واود و نوع باشد رسول و مد و و لام الف
 نون است مفرد چنانکه ذکر کرده شد
 و مرکب چنانکه این باین دو نوع است
 مفرد و آن دو نوع بود رسول و مد و و مرکب چنانکه هست
 و در مرکب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

۲۳۶۴

۱۲

ن ت لب ح م ح ح د
 ن ت لب ح م ح ح د
 ص ص ع ع ع ع ع ع
 ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه
 ك ك ك ك ك ك ك ك ك ك
 م م م م م م م م م م

این حروف بقدره و نقطه ایست
 و اگر بعد از طاجیم یا ای تر باشد
 باید که بقدره و نقطه و نیم باشد
 اما اگر چنانچه در اول دو حرف
 بیگانه باشد بعد از آن الف باشد تا اول نایه ارسال شود
 تا بین کاف با لام
 یا جابا یا باض میان
 حروف س و نا و این حروف
 بقدر نیم نقطه جایز است
 اما اگر بعد از طاجیم ایستد
 یا یا بقدر یک نقطه و نیم ارسال فا بگذرد و بعد از آن جیم سازد
 و حکم فاف بعضی همان حکم
 فاست و مخالفت محیب
 کردن واقع میشود که کردن
 نایک نقطه است و کردن
 قاف دو نقطه و در هم

ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط
 ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه
 و و و و و و و و و و
 ح ح ح ح ح ح ح ح ح ح

تا

۲۳۹۴

۱۳



۱۵۹۶۳
۲۰۷۱۲۸

بجای هر من مصلحت از لوازم الخط
از یا قوت و غیره

خط

المش منظره

از مجوز مری در سینه



سالدیک در تعلیم خط

از عبد الله صبری

شاکر دیپورت

در بیان اصول خط

با امضاء اسناد

داخل کتابخانه محمدالدین شند
شماره ۱۳۸۱۳

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

۸

ایستاد درین ایستاد
ع ک و ی و ک ک ل
ل م و ی و و ه ل ا ی با
م ح م ل م م م م م م م
ع ع ع ع ع ع ع ع ع
م م م م م م م م م م

۲۰۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام
 على محمد وآله أجمعين كتب الفقير
 المستغفر من ذنبيه المفتقر إلى رحمة ربه
 صدر الكاتب مستحيًا من تاليفه
 المقتدعين يا قوت المستعصي وغيره
 بأخضر عبارة هذا المختصر المفيد في
 تعليم قواعد الخط تذكر للطالب السعيد
 رحم الله لمن دعاه بالخير والرحمة والغفران
باب معرفة الخطوط وأسماؤها
 أما بعد بدانکه خط بنفش قسم منقسم
 میشود محقق و ریجان و ثلث و نسخ و
 توفیق و رقاع محقق را دانکی و نیم دورا
 و چهار دانک و نیم سطح ثلث را دورا
 دوراست و بدان سبب اورا ثلث گویند

و نیز گفته اند ثلث خط است زیرا که نسخ
 تابع اوست و ریجان تابع محقق و رقاع
 نسخ تابع توفیق است چنانچه هر یک از
 تابع و متبوع ثلثی شوند و هر یک را می نهادند
 انداز یکدیگر کمتر از شوند توفیق نصف
 وی دوراست و رقاع بر همین سبیل
 و بدانکه حسن خط یک اثره مشق و بار
 شاد است و ترک امعاصی حاصل
 میشود چنانکه شافعی گوید شکوت
 الی و کعب سوء حقیقی و اوصالی الی ترک
 المعاصی و قال العلم فضل من له فضل
 الله لا يعطى المعاصی **باب** بدانکه
 طریق خط دانستن بر طریق قبیله الکتاب
 جمال الذین یا قوت المستعصي علیه
 الرحمة والغفران موقوف است

نسخه کتب کهنه
 توفیق شاد است
 کز دار

بر دانستن آنکه حرف چند نقطه است
 بدانکه پانزده اند که الف
 محقق هشت نقطه است و نیز جای
 و الف ثلث هفت نقطه است و تا
 نیز جای است **ا** و سر بایک نقطه
 طولانی باید و قد آن شش نقطه و تا
 هشت نیز جای است **ب** و سر بایک نقطه
 است و شش نیز جای است و داین
 جیم چون نصف تخم مرغ باید و طول بقده
 قامت الف و اتصال سر جیم با داین دو
 دانک و نایم نیز جای است **ج**
 و دال ضلع بالانجا
 نقطه وضع زین
 بنیم نقطه بلا دلازتر **د**

اینجا که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است

اینجا که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است

اینجا که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است

ر و سر راه نقطه باید و
 بیرون دو مثل آن
 چنانچه شش نقطه باشد
 اگر رامل باشد و ازین شش نقطه خارج
 باشد باریک هم و اگر چنانچه مدور باشد
 بدن رانج نقطه باید و غیر شش
 و سر دندان سیم یک نقطه باید و بیاض
 یک نقطه و بیاض دندان دوم یک نقطه
 و نیم و خط دندان سوم سیم تا حد
 سه نقطه و از داین تا بحد شش نقطه
س و صادر دانه یک
 بیلا کند و دانه یک
 بتدور مسل بزرگ کند و زیر صادر بکشد
 و بیاض صادر و نقطه و داین مثل داین
ص و الف طاشش

و در اینجا که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است
 و اینها که حرف بیست و یک نقطه است

نقطه باید و باید که اعتماد بر جانب
 راست کرده باشند و وسط آنم میل
 بیا لکند و نیمه بند و میل زیر کرده
 باشد و باید که خط زیر طایک نقطه و نیم
 بگذرد و بیاض وی کمتر از بیاض صفا
 باشد و با ستر نسبت کرده اند
ط و سر عین مرکب است از سه ضلع
 اول مانند هلال ضلع دوم بقدر
 سر ضلع سیوم مثل اول در قند
 یک تقه گذشته **ع**
 و سرفامثلت مدور باید و بیاض
 سرفارا نسبت بکنجد کرده اند
 و کرد ز او یک نقطه و بدین
 او بقدر با **و**
 مثل سرفا و کردن او دو نقطه **و**

این کلمه در کتاب
 الفیاض و البیاض
 در باب بیاض
 در صفحه ۱۰۰

این کلمه در کتاب
 الفیاض و البیاض
 در باب بیاض
 در صفحه ۱۰۰

این کلمه در کتاب
 الفیاض و البیاض
 در باب بیاض
 در صفحه ۱۰۰

این کلمه در کتاب
 الفیاض و البیاض
 در باب بیاض
 در صفحه ۱۰۰

و سر کاف چهار نقطه باید و طولش
 هشت نقطه زیر کاف سه نقطه از
 سر کاف بگذرد و بیاض میان کاف
 دو نقطه و بیاض سر کاف یک نقطه
 از بیاض سر کاف زیاده تر باشد
ک و قامت لام

این کلمه در کتاب
 الفیاض و البیاض
 در باب بیاض
 در صفحه ۱۰۰

هشت نقطه است و دایره لام در محقق
 مثل است و در نکت مثل نو مثل لته
ل و سر میم مثل سرفا
 و اگر میم ن باشد
 و اگر غیمه مثل
 است مثلت **م**
 و سر نون سه نقطه باید **ن**
 و همار کب است از سه خط اول مثل سرفا

این کلمه در کتاب
 الفیاض و البیاض
 در باب بیاض
 در صفحه ۱۰۰

خط دوم دو نقطه و نیم خط سیوم
 چهار نقطه چنانکه خط سیوم یکفته
 و نیم از محل تقاطع بگذرد **و** و سر
 و او مثل سرفا باشد و بدن وی خواه
 مدور باشد و خواه مسطح راست
و و لا الف مرکب
 از سه خط اول
 مثل الف و خط دوم دو نقطه و نیم
 و خط سیوم نقطه زیاده نیز جایز است
و و با مرکب است از خط اول و
 مثل سرفا است یک نقطه کمتر و خط دوم
 مثل سرفا و است و خط سیوم دایره است
 چون دایره و سین و امثال آن **ی** **باب**
 حروف بحسب هیات مختلف میشود و هر
 نامیست اما الف لایک نامست و قید **ی**

خط دوم دو نقطه و نیم خط سیوم یکفته
 و نیم از محل تقاطع بگذرد و سر
 و او مثل سرفا باشد و بدن وی خواه
 مدور باشد و خواه مسطح راست
و و لا الف مرکب
 از سه خط اول
 مثل الف و خط دوم دو نقطه و نیم
 و خط سیوم نقطه زیاده نیز جایز است
و و با مرکب است از خط اول و
 مثل سرفا است یک نقطه کمتر و خط دوم
 مثل سرفا و است و خط سیوم دایره است
 چون دایره و سین و امثال آن **ی** **باب**
 حروف بحسب هیات مختلف میشود و هر
 نامیست اما الف لایک نامست و قید **ی**

خلا

امام دشوار حد خفان بروز و بر پیش شاخون
 بقوان هر از چهار تاج او شد و کشف مصطفی معراج او شد
در سبب نظم کتاب و باعث بر ترتیب این ابواب
 شیخ خرم خط خوبان رحمت انور سوادش مشک خالی غیر از
 چنان خوشنویسیم از مکتبش که بر کمان نسخ بجز از اعتبارش
 کبر از فرزند روشن چو کا فور سوز چرخ سواد سوره نور
 کبر ز ابر سیم در تبارش نهان چه خسته نظر بسیار
 در بی شب کوشه بنامش زهر نوز خیار بسته بهیم
 بخط و شومیم بیشتر بود کاین نظم و نیراث بر بود
 هر الوافی محمود الحقیقی که نایب شد محمود الرضیعی
 کبر خرم عارف در مکتب ران که خرم صید در خزانه دان
 سگس را حق به بر آید نزل یکا پرو و هم باب سیم استاد
 خرم از اول در بی در مکتب هم استاد است هم بر تری استاد
 ز علم خط بی تعلیم چون کج بخا بود از استاد کمر سخ
 منقح نامه با قوت با طبع بنام صبر در امامه از دور

کتاب خط
 از استاد خرم
 ۱۱۰

و سپر را که عبد الله نامست از روز فضا با تو نش غلامت
 خطا که بد برون از لفظ و نام بود با وقت از آزاد نام
 و بی لغت که بر کاین نوال بر از مطبخ او شد حواله
 نه چون او در کون خور فرشته نه از عوف در جهان نش فرشته
 ز تعلیم و بر این مقدم استاد بر باغ و بر بواری خط اوله
 محقق شد که نش نشیبال بود در کاین ز نشخ و بر غبار
 بنسخ اهل خط هم مقام بخیر قد نش چو قد بر است بر
 چو از نه که بت خامه کرد خط یا وقت از یز و زبر کرد
 ز فضا نش کنه باسی نشیدم چو حقه را قی بر خط نشی ندیدم
 ز نیم که این عقد جواهر بریزد تا که از درج خاطر
 بنظم این جواهر عزم کردم بوشی نیت خف فرم کردم
 بصورت لشکر او نهادم بدر باری بر از در اوقت دم
 دران در با چو عواضان شستم بس در بار معنی داد و شتم
 روایه خامه سوزن و کشیدم چو در در زشته نش کشیدم
 کنوز نشی جهت از در کشدم رهوش نشی قلم را شرح دادم

لغز

بنظ نش و توقع و محقق بنوقی خدا کشتم موفقی
 چو تعلیم که خط کرد بر موم سکه خط و بکار و بر نش موم
 هم لند برز که کشتم در محقق خطر کاین همان نوع است مطلق
 از خط نش که با بد نش نه بر اسر اصطلاح نسخ دانی
 بنوقیت صبر نش که سماع است تا بر اصطلاحات قاع است
 چو از رسم خط نش تاریخ دادم از انش نام رسم خط نهادم
 دران تا یک شب کشی و انم بخیر حبه آب حیاتم
 چو معرب نشم را باز کردم بگونه کون نوا ساز کردم
 بچکم که غده مصدر کشیده چو قانون آه و افغان کشیده
 چو این ساز و نواز از نشیدم برسم کشفش نش کشیدم
 تماشای ماسم بر نام شایمل که قدرش در دست کون بکار
در دربار دولت شاهنامه خورشید منور نش
 مؤید بر سر بر باد شامس مؤید هم تبا سید آهر
 قضا روز جزا بجا دقم کرد با نشی نامه شایر دقم کرد
 بصورت لاله باغ آیین بصیرت گوهر در بار شایر

شرح
 ۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰

در هر مرتبه تان و انوار سپهر سلطنت سلطان مظفر
 برابر سنج شاهان کاتب عجب نوشتن حیرت افشان نقطه و
 بود و توسع قریح این قریح بود ملون چند جویان فک و او
 کند با پشت هم جویان کهنه بر خشت درش خیر نقطه ذال
 نه ای تازه از نابع جوانه کی از کلبن چکنر خوانید
 رنستان کم از آده سرور ز کفر ارم رعش ندر روی
 ز شایر بر سر احوان مظفر در مجموع آده چنر تاج بر
 کبر هر مهر سوزان خوش بر آید بر شش مفراتش بر آید
 کلستان جوت کلا پی سپهر سلطنت آفتاب
 بی محقق در انصاف کثیر در خورشید بر روی منبر
 تیار او نیرس میده است فزان ز جبار مکر میده است
 میگردنیش از کتف کتف کند کتف بر او این کاف
 صفات او نه مقدور ز بانست جوهر و صفی که گویم شریف است
 چه عاقل و کتم از مدع و شایسته سخرا ختم سازم بر دعایش
 خداوند ابرازت پیمانت بگو و مت جاو جلدت

بطل

محل کتب

بکشد دست بر نوع است که در شهر و عاقلش بخت
 بنزد لیکن درگاه جلدت بمقیولان اقبال و صیانت
 که درش برقرار خشت میگر که کرد از سفیر تا سیاه

در صف سیاه غیب و موقوف مداد بر کلب

اگر خوابی که نشانی سیاه بگویم با تو تحقیق کجا میگر
 سیاه بر نزد ما سگوت تر است که اندر دیده برلق درونست
 و لیکن خیر سوله دیده باید که درش خلسه پیدا نیاید

در ماضی سیاه و شناسش ابواب او کجا میگر

چنین گفت که او اهل غیر است که ابواب سیاه چار خیزند
 نخستین را که در دم خود پاک و بی استکبار دیده بازگ
 سیم و چهارم سیاه است ناز و بی ماز و بهم تنگ هم
 بعد از چهارم صمغ خوشتر است و بی با هر سه خوشتر است
 سیاه هر چه بنام او در است ز که باس لطیف کذب را

در ماضی نطق ملوک و مراقت او از هر گونه فساد

و بی باید بهر روز دانا بیاید احوال خوشی را

نازک ۵۵ نازو صحیح
 ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶
 ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰

۱۶
 ۱۷

بشود یک صاع به پیش
 و لیکن کتابها در برابر
 زهر لکه که بویسته خواهد
 ضرورت است که کتابت بسیار
 بسیار را شود غلظت بسیار
 برای دفع او بر قوی صاحب
 و لیکن آب چغندر در هر یک
 ضرورت است که مانع باید نهادن
 چوایی را وقت غلظت
 درین مکتب باید ریختن
 و زمان یک کردن آثار کتابت

در علامت لطافت کاغذ

اگر خواهد تو از کج معانی که وصف کاغذ است که در این
 کاش آن بعد کاغذ بسیار بحد و نرم و بریان صفت خواهد

در شناختن قلم

قلم باید که بیشتر به خم و تاب
 بر روی سرخ و سفید و شکر و کانی
 بعضی خود را که است و در آب
 چنین گفتند استاران پیشین

در کیفیت قلم تراشیدن و قسط زدن

اگر خواهد که تراش قلم را بگویم با تو یک سر پیش قلم را
 قدر قلم را نکند باید که قدر بند انگشت نماید
 تر که هر چه پدید قلم را که مایه دم نماید نزد دانا
 و لیکن جانب پیش باید که آن نازک تر از وحش نماید
 نه فوم و نه محرف پیش قلم یا غیره امور افشاء و اوسط

در تعیین اوقات کتابت

بسیار کتابت به دو اکر بغایت معتدل باید بود
 برابر لکه بیشتر که هو اکرم ز کرم خشت کرد کاغذ نرم
 بسیار را شود غلظت فزونی شود خط ریش انگشت از قوی
 و کردارد هوا سرد بسیار ز کاغذ تا شود تیز بسیار
 بسیار زرد تا شود چو کتابت نیز از کاغذ کند نشو
 کتابت آن که بیشتر بکام زستان مکی وقت خاسته است

در شرایط محکم کتابت

و لیکن خانه را خطاط باید که از هر چهار سو در کاغذ

صا و مصلحت را کلمه مینند که در پیش در تیر تر نشیند
 وقت تیر و از تیر یک خط جوید بهتر است از جای دیگر
 و یاد در آن هرگز است این نیز و یک در غایت شستی
در بیان نگار نقطه تیر از خط است

بر آن از در فتنی نظر حاصل که خط از نقطه ما خود است حاصل
 چو دانست که اصل خط چه است بدانند هر که او را بهتر تر نیست
 که در خط نقطه تیر است چو از شرفان عید و شاعر
 یا محقق قلم که هر فتنی کن بقانون وزن هر حرف بیان کن

در بیان وف الف

الف را در تحقیق از فوسند محقق شد نقطه تیر میند
 و یاد در خط تیر از تیر یک نیاید رقم بر هفت نقطه که استاد
 بتوجهش به پیش نقطه باید درین شش نقطه خبر که نیاید
 چو حروف الف کردید مفهوم که هر یک نقطه چند است معلوم
 پس که در خط هر کس که دید بر بیان کرده اگر نشیند
 اگر چه صاف و رعایت اما کند بر خط او حکم دانا

در کورنش برین تیر نشیند نقصان خلدی سوزن تیار شد
 ز صافی که چه دله را قیوست توان گفتن که از خط به است
برین اسلوب

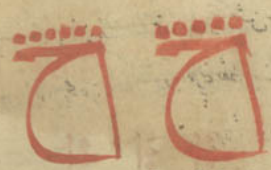


در بیان وف ب

خط اول ز با یک نقطه باید تنش از پنج نقطه کم نیاید
 ز تاو تا اگر خواهر نشیند همان تعلیم با بیشتر که دانند

در بیان وف جیم

خط اول ز با لبر سر جیم معلوم پنج نقطه داده تعلیم
 و لیکه فراد در محقق ز شش نقطه ز با لبر سر جیم
 چنان باید نمودن حلقه جیم که کویر مانده است از نیمه کسبیم
 چنان اندازد دانش فراتر که سبزه را بر جیمش برابر
 بر این حلقه جیم از خط ر چنان باید که پیش یک الف را
برین اسلوب



دیا در خط ترقع از فرزند
 در اول از برای افسر حیم
 چنان هم ساز خط میخیزد
 نزد دیده هر پاک دیده
 و کینه هم درین خط افسر حیم
 کن را فوش باید مقابله
 بدان خط اتصال حلقه حیم
 ردانان ویران از کفر فال
 در بیان خوف دال



زوف دال اگر پیش از
 که خط اول از دال محقق
 و بی در خط نشن خط چار است
 بهر تقدیر خط آفرین را
 در اول سینه اش ساز خط
 بیانی هر دو خط دال باید
 بر سبب سوال



سر را بر محقق نزد استاد
 تنش نشن خط بسیار عیان
 چنان دامنش سرد شیب
 بر سبب سوال



بخط نشن بالبرس را
 تمام خام را اول برومانی
 بود و نقطه و نیم از کور
 بی کله آفوش با یک کردن

چنان دارم ز ستاد کهنه ای که قدر لفظ غم بایدش دله
ملا از پنج لفظ کترش تنه دور کز که در عشقانی بقده

نکته

ویا در خط توقع از پنج سنج شمار دهنه را نیست جز پنج
دور کردنش باید چنان باشد که آن کردن سه صهار توان بخش
بر سیم سوال

ضن

سر دندانه سین از کوه فرزند بقدر لفظ باید نه دند
بیاض اولین دندانه سین بقدر لفظ کردن تعیین
بیاض آونیزه نزد محقق همین لفظ و نیم است لایق
چنان دندانه تند و تیز باید که که چیز آره اش خوانند شاه
چنین چیز سرخ دندانه ظاهر بود چون کس نون در آو
در بیان وف شیخ

من

بر آن ابر عاصم پاکیزه آیینی که که خواهر کشیدن اول شین
شمار طلاله نزد فوسند بشنشت شست لفظ میدهند
ولیکه در خط توقع باید که آن از وقت لفظ که نیاید
چنان باید کشیدن اینگونه که بجز چهار دندانی سطح و دور

در بیان وف صا

ش

شمار طراف بلا بر صا بنا بر پنج لفظ که در ستاد
بکش نصف سطح سوراها دور ساز نصف دیگرش را
بدر وسط لفظ خط زیرین بشمار اولین کردن تعیین
شپسه یکد که باید چنان باشد که او را صد معنویت توان بخش
بر سیم سوال

ص

پیش از چنان باید کشدن که در ویر لفظ بتوان نهادن

بعضی نقطه آن صاد باید سواد از چشم مجربان نماید
پس اگر خاتم را که نکرده پرداز چو سینه و فونیه مقصود ساز

در بیان وفط

بیانا از قسم که هر فتنیم روفط زمانه نکره را اینیم
چینی کشفه استادان این فن که اول یک لطف باید کشیدن
ولیکه در خط ثلث کسر الف غیب زنده نوشتن لفظ بالا
بوقیعت پنج و در محقق فون از لغت لفظ مطلق
رشی چینه صاد باید کردام ولیکه راست باید خط افق
برعت یکدانی دامن او را دو لفظ از الفای هر مردانا
پیش او در موشکافی بکفر باید گوید ز صافی

برین سوال

ط ط ط

در بیان وفط عین

چینی لغت او استاد پاک بزند سر عینی از سواد آمد مرکب

دیام

دیا هر ضلع از آن که نقطه باید نخستینش همان لفظ فونیم
ز هر چیزی باشد این نکته تعلیم بر او بیرون کردمانی مختص

برین سوال

ع

در بیان وفط

سر قشس استاد خود مند سه جانب از این فرزان فرزند
ویا هر جانب نزدیک استاد دو لفظ باید این پاکه بنیاد
بیاض او چینی باید کشاید بکفر دانه سینه نماید
سرفا چینه شود زینگونه ظاهر بد و بیرون کنه پاکه در آقا

برین سوال

در بیان وفط قاف

ق

سر قاف بر آنایر سر افراز بکفر از سر فاطمه ش سراز
و لفظ باید اما کردن او چو فونیم مقصود کشر او

برین سوال

و

ها

چون فارغ شد دل از دست تو رفت همان بهتر که ایم بر سر کاف
 سر کاف سطح را بودند بعد در لفظ میدهند پسند
 سرش را انجمن باید عبادت که آنرا هم سر صابر توان کرد
 بخاشش از کس که باید تنش از منف لفظ کم نیاید
 و لکن در محقق پشت کشت در مین بر میوال سفند
 بتوقع از به ضبط اموش نیست باید بر شش لفظ طوش
 خط با جین باید کش دن سه لفظ سوزن بر کله خمیدن
 و یا دمان خط افروین را سه لفظ بگذران از خط با
 بیاض او چنن باید کش ده که از نو لفظ نمباید زباله
 و یا باید که بچشم و چو اسر بروی آید ز کج کاف طاکر
 و لکن در شش باید که نینگو سه لفظ بگذران از سر او
 بر میوال همان و ف لام

ظ

زوف و ف چند دل فارغ آید کلام از زوف لام اولی نماید

نه پین کایچ در لفظ کلمت کشین کاف او و و و و و
 سنده کور در میدان خواتم بچکان کله کش کور را ام
 عیان کس کمالف اول بقاون بر و چونه کردون حلقه کون
 برین سوال

ل

چون فارغ کش از لام از فونده زوف هم بنو کش چند
 بعضی افریم ایر کون فون شدت آید اندر کش کردن
 تن اورا بقا ندر ایر سر افراز بشکر دار تو قیغ عیان ساز
 بر میوال

م

و لکن در محقق افر میم مدد میدهند است و تقسیم
 بعضی افر آن میم باید که مشر دانند کجند نماید
 تنش را انجمن باید عیان کش که آنرا در محقق را توان جفت

سرفون را بنزد مرد دانا
تنشش لفظ با هم برسان
و با باید که بچند اسم میسر
ترا آید افشش لفظ و نیم

مر

سرفون را بنزد مرد دانا
تنشش لفظ با هم برسان
و با باید که بچند اسم میسر
ترا آید افشش لفظ و نیم

ب

ولیکه در محقق منبر میسر
تنشش حرف است قول صادق
ولیکه نزد استاد کدر سخن
کبر فز در خط توقع باید

ب **ب** **ب** **ب** **ب**

بر سوال

سرفون را بنزد مرد دانا
تنشش لفظ با هم برسان
و با باید که بچند اسم میسر
ترا آید افشش لفظ و نیم

و

خط اول ز فرف شیر مفرد
چنین گفته استادان این فنم
و با خط دوم و لفظ باید
برستور خط اول سیم را

و

سخن را باید بالا تر رسانیم
زا اول یک الف باید کشیدن
و لفظ پس بریزد در خط اول

الف و ایر در کردن بهاء

بر سوال

سوال

چنین هم که خط اول فرکانه باید

بیشتر از الف باشد تا در آنجا
مطلوب

چنین هم که خط اول سبک است که خط اول در آن است خط اول
نخستین خط هر حرف اول است که خط باید از دست راست
ولیکن خط ثانی نیز باید که خط اول خط اول باشد
برای آن خط اول را فرکانه بعد از خط اول میسرند
اصول که خط اول را فرکانه باید که مثل دال معکوس است نماید
بزرگتر از خط اول نماید که از فرکانه دایره حاصل آید
تمش بسیار اما چه شرفی گفتند در تمش هر دو فرکانه

بوی

ی کی

در بیان

بدر بیان که خط اول سبک است

وقت که بهم ترسیم می شود اول الف

بیا بر عاقر پاکیزه ترشید که اگر خواهر الف یا در ترکیب
بینه که خط اول در آغاز بود خط اول دیگر عین ساز
چو دانستید تو این بند کنونی بقدریک است با او را
برخی با چنین باید کشدن که در هر نقطه بتوان نهادن
بصورت نقطه اش را نموده باید که کو بر در هم چون نماید

بوی

چو خواهر به به در ترکیب کن ز فرکانه که گویم با تو روشن
نخست بر عاقر پاکیزه آیین جان که اول الفی دندان سینی
بقدر با هر نمود که شش را سوره را بر آنکه در شش را
سرها که بدو پیوند کرد در بیان آیه سوره با هر نمود

بوی

بیت

مطلوب

زین جهت بر آرد و در وقت کجیم از سخن گفته چند
سرا را و لفظ ساز ظاهر سا لفظ سوزن بر آرد آفر
ولیکه در پیش را با سر جیم عیان که مقدر یک نقطه و نیم

سخ

سر یا لیکه از پشت باید که کاتب اولش بزرگ نماید
تمام خام بر سر نه در آفر برش را شمره که یک نقطه
بره یک نقطه با هم انفاسی و یا یک نقطه و نیم انفاسی

سخ

برین سوال

دوام

۵۲

و یا در خط توقع این را از آن همیشه هم لفظ مقدر است

سخ

چو به بادال خواهر کردن آغاز تخت از نورس یا بر عیان ساز
بیان این برابر مرد کوفال و یا مقدر لاف اول جان
برابر با سر ما که جدا این بطن اول و ای نه این
ولیکه در با بر سر است آفر که برش آفرش باید برابر

بلا

برین سوال

ز به بار سر فرزند حکایت که نسبت دان چنین دارم روایت
در اول کبیر با س ز ظاهر و چونند بر سر خود آفر

بن بر

برین سوال

مد

له

دو لنگه در خط توزیع باید
دارند و فو و صاد مقصد است
مذوق

ص

سر با چند سببی ترکیب ساز
سه نقطه بایش کردن دراز
بوضوح نقطه اظهار کند باز
چون لنگه و فو نیز مقصد ساز

برین سوال

س

زمانی متع باشی از زمین
ز به با جاد و بشو مکته چند
سر به را چنین دادند تعلیم
که باید طول او در نقطه و نیم
ولیکه در پیش را باید انداخت
بر وجه و فو صادر مقصد ساز

مذوق

ص

ز به با طاعت چینی است باید
که بر دستور به با جاد باید

انها

ز به با عین اگر تعلیم بخواب
احولش را بیان سازم بخواب
سر به را پیش نقطه و نیم
که استادان چنین دادند تعلیم
بر وجه و فو صادر مقصد ساز
ولیکه نیم نقطه در پیش او
بکش سه نقطه لنگه سیر مایه
و یا باید که نزدیک دراز
اصول او به دستور نماید
کران چون غیر مقصد ساز

برین سوال

سه نقطه نیز باید خط با
و یا باید دور کردن او را
چو کاتب عین را احاطه کنی
ز هر سو نقطه پوسته باید

ص

چو خواهی به غیر ترکیب ساز
بگره نیک خط و پیش دراز
بعد نقطه لنگه فو در آ
و نقطه سیر مایه کش در بار

و

ص

و

بکش که نقطه دیگر مدور پس که حرف با هر که مصدر

سؤال **ه**

سر با هر که با قافست چونند حرفه با هر که با هر که خودند
دور دیگر سویرا به پیش باز دور دیگر مقدر ساز
پس که حرفه با هر که چونند که از سادان بر اباد است این

سؤال **و**

بیا که خام که هر حرف بنم ز با که فخر که را بنم
معن که بنم با هر که کرد که اول به الف با هر که کرد
و لیکه از سینه کردن به تن اور اعیان که هر که بنم
به سوز و لیکه از پیش آور که به از آتش با به برابر

سؤال **ز**

چو با نام خواهر کردن آغاز بشری الف اول عین است
چو فخر که در محقق در آنرا بحرف به مساب که تنه او
و لیکه در پیش از نش باید که مقدر از حرف به آیه

سؤال **ح**

بخط نش و توقع از خودند سر با هر که با هر که است چونند
حرفش می توان اظهار کردن فخر نشو که گویم با توروش
یکه را از بنم دادند تعلیم که خیر از پیش حرفه و بنم
بقدر نقطه و بنم در که بار بدست از پیش با هر که بنم
پس از هر که که کفتم هم توان است و با اور مدور هم فخر است

سؤال **ط**

زیکر نفی چو آفریند روایت
 از فاعل دیگرش گویم روایت
 بنوک ضمه از سنگر فز
 باید لفظ بالا کشیدن
 اکثر چیز برین دستور تعلیم
 مورد زیکرش لفظ وینم

برین **متر** **سوال**

ولیکن در محقق ایر سراز
 سر به لفظ وینم عیان ساز
 پس لکه لفظ وینم در کرا
 بود چون ساز بر مرد دانا
 چو در خا لا کثیر ای گویند
 بر وینم محقق ساز چونند

برین **متر** **سوال**

چو به با و ف نون زیکر ساز
 سرش لفظ باید در ایر ساز
 بدان خط لفظ که مقصد ساز
 پس اورا و ف نون مقصد ساز

برین **متر** **سوال**

زیکر با و او اگر خواهرش بی
 همان دستور به باقی فاعل

برین **سوال**

سر به چو چیز می چونند ساز
 بشنشن لفظ باید در ایر ساز
 پس لکه لفظ وینم در کرا
 بود چون ساز از وینم تمیز
 بنا بر همین مقدار دیگر
 که آید با سر آن با برابر
 ذکر بارش بریز آور که باید
 برابر با خط وینم نماید
 بویغز شمش انداز با
 که هم به شمش وینم نماید
 چنان حکم نویسی لکه با باید
 بشکل چند آهنگ نماید

برین **سوال**

چو به با لام الف ترکیب ساز
 بگویم با تو تحقیق کجا میر
 سخن را انجینی کجا می سازند
 که اول به الف باید عیان سازند
 از نزدیک سر بانی جدا ساز
 پس لکه دامن اورا بیند ساز
 خمیده کیر لفظ چونند اورا
 ز فاعلش تو این می بیند ساز

سوال

سوال

سوال

چو خواهر در سبک کفن بیامانم این را بر تو روشن
 خود منان چنین دادند نعل که ناید ایش در نعل و نیم
 ولیکن هم در نعل طلال گشته بماند پس نیز نوبه عیان کن
 سه نعل سوز ز آتش در کباب بقدر نعل بوند و بازار

سجی

معی

منزل

در شکر هر یک از ووف بها بچند شکر
 خاص و تسبیح هر شکر
 بران ابر عاقل با کوزه بنیاد در شکر آمد الف بقول آه
 یک موزه که نامش شمره دار است حرم معنی که در او قرار است

کل

السا

منزل

برین

یک دیگر نم اشباع که باید در سبک محیر ظاهر این
 یک دیگر بود بر شکر صادی که نش را نم اشباع وی
 سه عینی آقا اما این کوفته پس از و فاعل بیدار نش

بر سوال

شاعر

عُدعا

دکلمه

دکلمه

من اشباع

من اشباع

و یا فایرند نظر آمد محو مرکب زرس و دیگر مدور

نک و
و

نوف قاف اگر خراب شوند بود بر نظر فایرند کون

له و
و

چهار است هم که فایرند بر سطح میخوردند مرکب

کک
کک

و نیز مظهر نام این خط یکبار میان یک دیگر مدور

نک
نک

چنین گوشت است استامد سفید که شش نوع است هم این خط
مدور زرس و مظهر و مفعول مثل بشه گشت شروع

م
م
م

و نظر آمد و یا فایرند بر سطح میخوردند مرکب

ن
ن

او شکل است یعنی هر چه در آن
نخستین بر سرش باشد بدو

ف

خین کف استاد پاک منظر که با بر نه طاق آمد مصور
یا مود که نامش نزد استاد شش است ابر یک بنیاد
سیم دایه سیم را چه خوانند چهارم شکل را اذن لغوی دانند
و یه صافین نیز همین است ششم مطوس آنی ابر مرد و اما
بر آن این نکته که نیکو نهد که نام مفسر شده دال صافیا
و یک نیز همین معنی نام است نهم رسر سحر آنچه تمام است

ه

بهاها مماله هه
هر

بر آن ابر کشند ابر مرد و آن
بعد اذن لغوی مطوس و دایه

و کرد در اوسط آنها را کیدر چهارم اولیست آن صاف
سیم و صافین چهارم صافین

و یه در آن چهارم اذن لغوی دانند
و یه در آن این کج معانی بفرار رسر و معنی نوا یه

و

چینی داد او ستاد و خوده دانند که حرف و در غت ابر فرودند
نخستین مفرد و ثانی مرکب نهم نشو تو ابر قول مرتب

لا

لا

بر آن ابر قدر پاکیزه منظر که با بر چهار نوع آمد مصور
یکویم با تو که نیکو بر این مدور اول و مکلوس ثانی

سیم رسر بعد چهارم مرکب چینی کردند استادان مرتب

تاریخ
کلی
 قوت
 مراد

بهدانده که در این ملاحظه تمام اشیا بر این فوخته نام
 بنفش که بسیار شنیدم و یاد در صورت نقش نریم
 بنفش خانه را کردم که بار بنعم با غیر بوشق از کار
 بینهت مردان آگاه تماشای ساضم در قرب نگاه
 چو بر عزم شامش دست بردم فوفا از چهار صد پیش شدم
 اگر چه نظم او بی ناردانت ولیک مهیدم از نردان چانت
 که هر افان نقد حونه دانی که سخن در یار معانی
 ز دانی حونه بر نظم بکنند و که بر خطای در پند برند
 با محقق حدیث اخذ نمودند سخن زانده قافله ز فوفا شد
 قیم در لکھنؤ از بکشتفت ز تجر و پان سنینه بکشتفت
 ز بی ماند سخن کفشی شوکد زبانم از نظم سو بر آورد

محمود

الهم

ز دستم خانه در فریاد و ماتم سپید خاک بر سر کرد اینی غم
 دو آتاز بسکه گوهر بر فوفا دانی از تجر باز مانده
 بیادیک سخن را گویش ده کزین نوع حکایت که تهر
 بوضوح نام این نظم گوید همان بهتر که کاغذ در نوردیدل

خداوند که این نظم روان بخش
 مبارک باشد برش جهان بخش

تمت
 تم

[Faint bleed-through text from the reverse side of the page]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطاهر المصطفى وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين الطاهرين

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد جنی گوید مقرر این کتاب عبد الله البصری فی صبح الله
شده که چنانچه جمیع از بزرگان پیش این شیخ تردد میکردند
و تعلیم اصول خط با ایشان بقدر فهم و استعداد هر یک کفایت میکرد
و بابتک روزگار در خط ایشان ترقی بدید میشد و از بهر آن
سبب بگردن آنهاست مخففند که مخفف در اصول خط باید نوشت
تا مستند یا از عادت و منتهی از آنجمله پس چنانچه ایشان
غریز و کلام بعد این مختصر را در قلم کشید و بر یک مقدمه و جواب
و خاتمه موس کرد آید و الله الموفق مقدمه یعنی پیش از
و آن بر سه فصل نامند **فصل اول** در بیان فضیلت این علم
بدانکه اول کسی که کتابت عبرت کرد آدم علیهم بود و بعد از

۳۰۱۸

لا فانی

طوفان نوح علیهم در زمان ابراهیم علیه السلام خط عبرت نوشتند
و بعضی میگویند که ادریس بعد و پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله و سلم
که من حسن کتابت بسم الله الرحمن الرحیم در خط خود دید و بر او
خط نصف العلم یعنی خط نیکوینم علم است و از این است که
ایر المؤمنین علیهم السلام کوفتند که عینک بی خط فانه من فرج
الرزق و نیز گفته خط حسن الفقیر مال و البیخ جمال و کمال
و نیز ایر المؤمنین علیه السلام و نوم نعمت قوام خط باذ القاب
فا لحظ الازیمه المتأویب فان کنت ذامال حسن زینته
وان کنت محافا فافضل ملکب و هم انحضرت میفرمایند
خط لسان الید و بجه الضمیر و تجزیه خاطر از کلمات خط است
خط نیکو آید چنانکه گفته اند الکلام حسن مصداق القلوب و الخط
حسن زینة العیون چه اگر کسی خط نیکو میسر کند اگر چه
عالمیت مایر میشود و زبان گفتار خط اصغر الرق
و انظر بحواس حسد و قال افلا طر حکیم خط مندرسه روحانی
ظهورت با جسمانید و این است خط را بدست مقید گفته که

که اعضا را شامل است و این صفت چنان را دیده که هر
 دست داشت و علم را با کتف و کتف میگرد
 و شاید که بر آن نیز توان نوشت **فصل** در بیان
 ملاحظه صفت **فصل** هم سنگ دوده زاج است هم سنگ زاج
 مازو صفت وزن هر سه و الله روز مازو کیفیت
 آن است که دوده بگیرند و در کاغذ بچینند و در غیر گیرند
 و در نور کم بر سر خشت بچینند چنانکه آن خیره بچیند شود
 پس برقی آورند و دوده را در مایه زیند بعد از آن صغ
 و با راد در ظرف زینند و آب در آن کنند آنقدر که چینه
 بگذارد بعد از آن صغ را با دوده بچینند و آب بچینند
 بر سر دوده و آن صغ را با دوده بچینند و آب بچینند
 و بمانند و بعد از آن مازو را بگیرند و بشکنند و ده جندان
 آب بریزند زیند بعد از آن برک خا و برک موه از هر یک
 یک گرم و نیم و نیم درم انقوی بر سر آن مازو زینند و بچینند
 روز بگذارند و بعد از آن بر سر آتش نهند و بچینند و بچینند

۱۰

کنند چنانکه آتش از او نرسد کند بر کاغذ پس و در کند و مگر با صفت
 بنا کنند بعد از آن زاج را اجماع کنند و بر سر آب زینند
 و بچینند بعد از آن آب زاج و مازو بگیرند چنانکه صغ
 با بوی نامش و پاره پاره در مایه زینند و بچینند و بچینند
 بنمیدند بیلدب تیر در مایه زینند و باید که صحت آنرا
 صحت کنند و بچینند تا تمام شد بچینند در کتف با نبات معبر در
 مایه زینند تا بگذارد و بعد از آن از مایه بر روی کنند
 و بچینند با کتف و بعد از آن قند مسک با کتف صحت کرد
 زینند و بچینند بر سر ماله زینند و کتف کنند ماله بچینند
 و الله اعلم بالصواب **فصل** در معرفت قلم شمشاد
 و تر کشیدن بر کتف بهترین قسم کتف که چینه بر سر یعنی زخم
 بود و نه سوخته و نشان چکنه قلم است در سر فر اوجبات
 سرخ بر سر و سفید اوجبات سفید بعد از در سر فر سیاه کند
 باشد و نه در سفید زرد رنگ بود و اندرون او سفید بر سر
 و در کتف است بر سر اما در این قلم شمشاد است بر سر ماله

و بطریق او مانند سرانگشت کوچک شتر و سبک و سیاه نیکو نبود
 چنانکه شاو گوید **س** در قسم شش سینه بود سه زان حق
 سه زان قبیح **س** صریح و سخت و سکت دیگر سبک است و سیاه
فصل در باب قسم تراشیدن باید که قلم تراش بغایت تیز
 بجز قسم نیکو تراشد نخور از استادی رسید که کدام یک از
 شکر دان شما بهتر میفرمود گفت لکه قلم تراش او تیز تر است
 و بد لکه در قسم تراشیدن چهار چیز اصل است صریح و سخت
 و شوق و قط اما صریح بر نوع است اگر قلم سخت باشد
 قلم تراش را نیکو باید فرو گذاشت و اگر قلم میانه بجز کمر
 اما سخت آنست که قلم از است کند و پهلوی تراش را تراشند
 و طرف و حسی را اندکی از این بقوت تر گردند و شوق نیز
 بحسب قسم متفاوت است یعنی اگر قلم حکم بجز شوق بیشتر باید کرد
 و اگر میان بود کمر اما قط بر سه نوع است نرم و محرف
 و متوسط اما بهترین قط آنست که متوسط بود و نیکو بکلی
 تعلق بقیامت دانند تا بکدام نوع کتابت خواهد گردان نوع

سخت تم

کذا

پیش او بهتر تر از دیگران اما چنانچه قلم تراش بر قط نهند قط
 زنده میساید که انگشت ابهام بر پشت قلم تراش گذاشته تا از
 جستن بر قسم او آرزو شود مانند قط لغش و اگر بطریق دیگر
 او از نرم قلم شود قلم تراش تیز تر نباشد و قط قلم پهن شده بهتر
 و بدان کتابت توان کرد و آنچه طریق قلم تراش بر قلم نهادن
 و قط زدن میگویند آنست که از استادان شنیده اند
 یا استادان از ایشان میخورد داشته اند که بقوت استعداده
 در پند پس هر مستعدی که استعداده را شنیده بجز او را
 کفایت بود اما در کوشش قلم نگهناست در خانه کفایت خواهد بود
فصل اول در باب نهانگی **باب اول**
 در معرفت وضع خط بد لکه در قلم اللام خط معقود بود
 بجمع سطر است که در ویراسیح و درین بود و بهترین خط
 معقود آن بود که سواد و بیاضی او را توانست خواند بود از آن
 خط کوفی را وضع کردند و بهترین خط کوفی آنست که مخوفت
 امیرالمؤمنین عیالین ای طالب بصوات الله و سلامه علیه

نوشته اند و درین خط دایره و حروف باقی سطح است تا زمان
 عیان مقدمه که او وضع خط را بر دایره نهاد و از طریق
 کوی میگردانند و مردمان را تعلیم کرد اول کسی که این خط را
 میخواندند و بعد از او بعد چنانکه این مقدمه شد که سوره وضع
 کرد عیان بهلال به که معروف است باین بواب رحمة الله
 و اوسع افزیده در زمان او و چه بعد از او باور سینه تاد
 زمان مصمم قید کتاب جملک الین یا قوت ظاهر
 کشت و متابعت خط این بواب کرد و خط برور سینه
 بعد از آن در قلم نشین تغییر کرد و استدلال و ستر شاد از
 کلام حضرت امیر المومنین علی صوات الله و سلم میگوید
 که فرمود است اطل علم العلم و اعلمها و اوفى القلم
 و اعلمها فان سمعت لصديقك كليل المشرية و ال فقط
 یعنی نوک قلم را در آن برایش و فرموده و قط را محو رفتن
 تا چنانچه قسم بر درج نیز و کتابت نیز او را نیز کند مثل آواز
 مشرقی و این مشرقی شخص بود که شمشیر را در غایت خیزد

الین

و لطیف میباشند چنانکه اگر شمشیر او را از خود نیز بر سر نیز نهادند
 دو نیم کرد و بر نوکت دادند و در نوکت آنرا و از آنجا
 تا نوک او را نیز از روی امیر پس میساید که قلم را محو رفت
 تا نوک قسم نیز بیشتر و چنانچه بر کاغذ نیز در نوکت آید
 و نماید کند و صدای از نو بر آید و در زمان این بواب
 قلم را قط میگرداند بدان سبب کتابت ایشان تا نوک لطیف
 نیست اما چنانچه قید کتابت جملک الین یا قوت در قسم
 تغییر کرد در خط نیز تغییر بدید آمد از هر کلمه قط تابع
 علم است پس برین سبب خط او را بر خط این بواب
 ترجیح میزند همه لطافت و نازکی نه از جهت اصول و
 پس اصول است که این مقدمه وضع کرده بر دایره و نقط
 و بخش نوع نسبت نجه و هم نوخیز را امیر نهادن سبب لفظ
 و معنی و اصل خط را از نقط گرفته و آن در باب م ذکر
 کرده شود اما انواع بین نوع بود قسم اول را محقق نام
 نهاد از هر کلمه درین خط یک دانستیم و است و چهار دانست

و در سطح است پس شایسته خط کوفی و معنی بیشتر در این
جهت خط است پس این قسم را مقدم داشت **قسم چهارم**
ششم نام نهاد بدان سبب که هر که این خط را در دست
از خط دانسته بمنزله از هر کلمه اول محقق را میسوزاند در دست
بعد از آن شش از آن جهت از آن شش نام نهاد که نسخ
تابع اوست همچنانکه در میان تابع محقق است از هر کلمه
اصول محقق و در میان یک است و اصول نسخ و شش یک است
اما یکی را از آن جهت در میان میگویند که رنگ و بوی رنگ
و اندک و نسخ را از آن نسخ خوانند که بیشتر کتب را بدان
بر نویسند پس گویا چنانست که خطها را رنگ کرده اند
و برین کیفی نموده اند پس نسخ دیگر خطها شده **قسم**
ششم را توفیق خوانند از جهت کلمه نصیر از آن در دست
و نصیر سطح پس برین سبب توفیق مشایهت با معنی
و کوفی دارد دیگر کلمه صفات بجدت محکم و توفیق است
برین خط میسوزند **قسم چهارم** را رقع نام نهاد

انته

از هر کلمه در دست و وقت بر چهار زبان میسوزند **قسم**
رکیان گویند و توفیق نام که در **قسم** **ششم** را نسخ خوانند
و در این بیشتر کتب و بعضی قسم خطها را توفیق خوانند
و طهارت را یک قسم نهادند از جهت که شاخه کوفی **قسم**
طهارت و محقق و رقع و رنگ **قسم** است که شش از توفیق است
اما در اصل وضع شش است و از جهت سه گرفته اند
پس هر چه است ازین شش جهت بر فرض نیست همچنانکه
که است ازین شش قسم پروان است از هر کلمه هرگاه
خط را ازین خط باقیم قیر کتبت کینه طهارت و اگر
بقیم با یک نویسه غار کرد پس برین دلیل قسم خط است
باشد و اگر قسم را بر اختلاف قسم وضع کنیم پس از آن
حد و حد بنا برین معلوم بر قسم خط همین شش است
و هر یک را اصول و قاعده نام نهاد که بدان اصول از دیگر
خطوط ممتاز میسوزند چنانکه ذکر کرده شد **باب**
در اصول خط و بیان حد هر دو حرف از و و مفرد بر طایفه

ملك الكتاب على ابن مقدمه سركه سعيه وجميع اصول و فروع
 خطه اقبلة الكتاب بحسب المبنى باقوت دريك بت برسير
 اجلا اوله **بیت** اصول و تركيب كرس و نسبتبه صعود
 تشيره و نزول و ارسال **قال** ميرالمونين على عليه السلام
 اعلم ان لفظ محقق في تعميم الاستاء و قوامه في كونه الموق
 و تركيب المركبات و بقاؤه على المسم في ترك المنهيات
 و محي لفظ الصلوات و اصله في معرفت المفردات و
 المركبات پس اول مفردات را بيان كنيم بعد از ان
 در مركبات شروع نمايم بلكه اصل لفظ لفظ است از بهر
 كنه هر كاه لفظ را بهم پوسته خط پس بدین سبب
 و وقف مفردات بنقط بيان نخوايم كرد **بيان الف**
 بلكه الف محقق همت لفظ هست و مانده روا داشته اند
 اما اگر زايك كنند از اصول خارج شود اما الف همت
 لفظ هست و مانده است جاز در داشته اند اما گفته اند كه در
 ساحش و كشدن الف بايد كه سه وكت بران خط است
 از اولين

بنما كذا بيان كنه بعضي قسم را بركت و انست با نيز پس وكت
 و كوش قسم در قلم و انقوش و انقوش و انقوش و انقوش
 چه الف در كا غذ كشدن را بجمع وكت و الف همت است
 نيموا نيز اما در حالت كشدن اين وكت در قلم را لفظ
 ظاهر كورد از بهر كنه چيز قسم بر كا غذ نهادير كه الف همت
 بايد كه قط تام بر كا غذ نهادير بهتر و چهار و انست تمام قسم
 يكش بعد از ان قلم را در كشدن محرف كراين چنانكه و انست
 قلم بر كا غذ پس بهتر قيا مسا بعد از ان تا الف همت
 از و انست قسم بر كا غذ نباشد و وكت يه كه در الف
 ميگويند اين بود كه ذكر كنه **بيان وقف** سر با
 ميبايد كه يك لفظ طوله يا باشد و قد با ميبايد كه شش لفظ
 باشد و نامفت و همت جاز داشته اند بغير ارشده
 و اگر از همت لفظ زايك شود شمره نبايد حاشي پس از با
 حد تا و مانيز معلوم ميشود **بيان وقف** **جمع** سر جمع
 پنج لفظ هست با طره و شش نيز رورست و دايه جمع

مسیاید که مش بر نیم بر خطی باشد و دایره باید که این
 چشم را از آنجا که خطی از نیم چشم بر خطی بر دایره
 چشم تر شود و اگر خطی از نیم چشم بر خطی بر دایره
 البقیه بود از آنجا که خطی از نیم چشم بر خطی بر دایره
 بر خطی و تا نیمه جایز بود و اما اگر خطی بر خطی و در
 مرکب نیز همین حکم دلگه که گفته شد و حکم خاص نیز از این
 میگرد **بیان وقت دال** مسیاید که طرف بالای چشم چهار
 نقطه باشد و تا پنج نیز جایز است و طرف زیر مسیاید که نیم
 نقطه از طرف بالا را که بود و صافی میان این دو طرف باید
 که مقدار پنج نقطه تا شش چنانکه از طرف بالا بطرف
 زیر اگر خطی کشیده شده است و در الاضلاع حاصل شود و حکم
 ذال نیز همین است **بیان وقت** را سزا باید که سه
 نقطه باشد و قدش باید که در مشر بود یعنی از با دیکه که
 در ارسال واقع میشود که او را شماره ارسال میخواهند
 و اگر شماره را دور دهند قدر باید که پنج نقطه باشد
 یا

یکتر و عدد و نیز از این معلوم میگردد **وقت دال**
 بلکه سزا اولی در جانهاست یعنی خطی از نیم چشم بر خطی
 در آنرا بعد از یک نقطه و نیم بود و در آنجا که خطی از نیم چشم
 و خطی که از آنجا که خطی از نیم چشم بر خطی بر دایره
 در شش و در محقق بعد چهار نقطه و دایره از آنجا که خطی از نیم چشم
 تا هفت بعد از شماره و اگر ارسال کنند مسیاید که اگر سزا
 تا زاویه بدن سین خطی کشند مانند قوس بود و این را ارسال
 قوس گویند و در هر خطی که هر یک که سین را بغیر ف و با
 و در ارسال با سین مسیاید که در طریق باشد **بیان وقت**
وقت سزا مسیاید که چهار دنگ است بر و در آنجا
 و در هر خطی که هر یک که سین را بغیر ف و با
 و در هر خطی که هر یک که سین را بغیر ف و با
بیان وقت الف تا باید که شش نقطه باشد و در آنجا که خطی از نیم چشم
 راست که در هر خطی که هر یک که سین را بغیر ف و با

و نیز چیزی بر زیر چنانکه خط جریه را بکشند باقی طایفه
باشند و کسب خط و نیم میسازند که با لفظ بگردد و تا در
جایزه نشاند و همچنین باقی طایفه را بدین سیاق ضابطه و طایفه
برین موجب است **سیاق** **وف** عینی مرعین مرکب است
ارست ضلع ضلع اول میاید که مانند هلال است وضع و نیم
زایک بیشتر وضع میاید که با دایره مقصود است و دایره عینی
مانند دایره چشم بیشتر و حکم عینی نیز چنین است **سیاق**
وف سرفا باید که شیخ مدور باشد و باقی فایده
دانه امر و باشد و گردن فایده لفظ بود و دراز و بی چیز
قد با بیشتر **سیاق** **وف** اما سرفا مشرف
باید و گردن و لفظ و تن او مشرف سینی بیشتر **سیاق**
وف **کاف** سرفا چهار لفظ و طول آن بیشتر لفظ
و خط زیر کاف باید که بقدر سه لفظ از سرفا بگذرد
و باقی آن کاف زایک شود **سیاق** **وف** **لام**
طول لام چیزی طول الف باید و قدش چیزی طول الف

بسی

سیاق **وف** سرفا بر نوع است یک ارسال و یک بیشتر
و اگر ارسال کنند سرفا است و اگر بیشتر سازند
سرفا بیشتر **سیاق** **وف** سرفا بر نوع است یک ارسال و یک بیشتر
و چهار نیز جاری است و بدین چیزی سینی بیشتر **سیاق**
وف **واو** سرفا او مشرف است و بدین چیزی سینی را
در ارسال و بیشتر **سیاق** **وف** **لام** مرکب است از سه
خط اول مشرف او و خط دوم باید که در لفظ و نیم بیشتر
سیم چهار لفظ و در تقاطع خطین باید که یک لفظ بیشتر
اول از محل تقاطع بلند تر باشد و خط سیم یک لفظ و نیم
از تقاطع بلند تر و طایفه دیگر است که باید نیمه زیر باشد
خصیه فر بیشتر و نیمه بالا چیزی که **سیاق** **وف** **الف**
لام الف مرکب است از سه خط خط اول باید که بقدر الف
بیشتر یا یکی برابر و خط دوم بقدر لفظ و نیم بیشتر
بقدر لفظ و تا ده لفظ نیز جاری است و خط سیم را باید
که در کشیدن سرفا از خط اول بود یک یا بیش تا از لام

در نوشتن بعضی حروف که مثلث است و بعضی دیگر که مثلث است **باید**
ملاحظه کرد که بعضی حروف که در ابتدا و آخر کلمات می آید و بعضی که در وسط کلمات می آید
 کاف و کیم که مثلث است و کیم و کیم که در ابتدا و آخر کلمات می آید اما در بعضی حروف
 چون کاف و کیم که در وسط کلمات می آید و بعضی حروف که در ابتدا و آخر کلمات می آید
 زیر همین خط می آید اگر خط از زیر می آید ابتدا خط می کشند
 یا نزدیک تر یا بقدر و اگر مقصود از آنست که در ابتدا و آخر کلمات می آید
در مرکبات بدانند که این مقادیر در میان اصول ترکیب کلمات
 برجسته شده است **باب اول** در بیان ترکیب اصول
 مرکب که از حروف صریح است بدانند که الف و ق و ج در اول واقع
 می شود هیچ حرفی بعد از الف با او نماند اما در ا و ز و ح و ط و ی
 شاید که حرف دیگر مقصود است پس هر گاه که نخواهیم که شروع
 کنیم در ترکیب حروف با هم ابتدا از با باید کرد بلکه خانی
 نیست که اول این حروف مرکب است یا فون یا بار
 و ا و الف نسبت به ال یا بار یا فا یا فون باید که از سر توفی
 با بقدر یک خط طولانی تر و اگر بعد از بار و فون یا جیم یا قاف

یا و او یا بار مقصود است با بقدر یک خط باید و اگر بعد از سینی
 یا عین یا صاد بیشتر از بار بقدر یک خط بود پس جدا بار و فون
 و یا که در اول واقع شده است و اگر در وسط واقع شود
 مثل دندان میان سینی بود و اگر در اول حروف مرکب است
 و ا و الف بعد از ال یا کاف یا لام یا با در سر جیم مفقوع است
 و بعضی نیز بیشتر و اگر بعضی بیشتر بعد از جیم الف بیشتر و ال و کاف
 و لام بعضی سر جیم بیشتر و بعضی کمتر و اگر بعد از جیم می آید
 یا عین یا بار بعضی سر جیم مثلث طولانی تر و اگر بعد از جیم
 دیگر حروف بیشتر سر جیم مفقوع است اما اگر خانیچه در اول ترکیب
 دو حرف با هم بعد از الف یا سینی بیشتر یا جیم یا ال یا کاف
 یا لام یا با باید که دندان سیم سینی یا این حروف مذکور
 بعد از سینی بیشتر و اگر بعد از جیم یا سینی را در بیشتر یا صاد یا ط
 یا قاف یا جیم یا او و فاصه سینی و این حروف بعد از خط
 باشد و اگر بعد از سینی یا بار باشد هیچ فاصله میان سینی یا بار
 مقصود نیست اما اگر خانیچه در اول حروف که با هم ترکیب است

چنانچه باشد خالی نیست که الف باشد ملام یا لام یا کاف
 مفرد فاصد میان هر صد و الف باشد فاصد سینه و دوم
 اینک بر این وجه که ذکر کردیم اما اگر چنانچه در اول ترکیب
 معجزه ظاهر شود از نظر الف بیشتر یا برابر یا دال یا کاف
 مفرد یا لام یا یاء فاصد میان این و ووف بقدر و نقطه
 و اگر بعد از هاء جیم یا یا مفرد باشد باید که فاصد بقدر و نقطه
 و نیم باشد اما اگر چنانچه در اول و ووف مرکب باشد
 بعد از آن الف باشد یا دال یا را هر سه و در یائین یا کاف
 یا لام یا یا یا رسپی میان سرفا و این و ووف بقدر
 نیم نقطه جایز داشته اند اما اگر بعد از هاء جیم بیشتر یا برابر بقدر
 یک نقطه و نیم از سرفا بگذرد و بعد از آن جیم ساند و حکم ف
 بعینه همان حکم فاست و مخالفت بجهت کردن واقع میشود
 که کردن فایک نقطه است و کرف فاصد و در همه کس
 که واقع میشود موافق اند اما اگر در اول و ووف کاف واقع
 شود خالی نیست از آنکه کاف که در اول واقع میشود بعد از

دال است یا غیر آن اگر دال است و بعد از آن الف است یا کاف
 کاف یا دال یا این و ووف همیشه مقدر است و اگر در اول هر کف
 منجز باشد و بعد از آن با است یا را یا دال یا سینه یا فاف یا ف
 یا جیم یا یون یا واو یا یا و فاصد منجز و این و ووف بقدر و نقطه
 بیشتر اما اگر چنانچه بعد از کاف منجز جیم بیشتر کاف منجز را بقدر
 و نقطه بیشتر بعد از آن جیم یا را یا را زد اما اگر کاف در اول
 واقع شود سطح بیشتر و مرکب الف بیشتر یا دال یا لام یا یا و
 فاصد میان سرفا و این و ووف بقدر سرفا بیشتر یا کمتر
 و اگر بعد از سرفا کاف سطح بار باشد یا سینه یا فاف یا واو
 یا یون فاصد میان کاف و این و ووف بقدر و نقطه بیشتر
 و اگر جیم یا یا را بیشتر از یک نقطه نماید اما اگر در اول ترکیب
 دو و ووف فاصد و واقع شود خالی نیست از آنکه بعد از لام الف است
 حکم او در مفرد گفته شد و اگر غیر الف است یا با است یا دال
 یا سینه یا فاف یا جیم یا یون یا واو یا یا و فاصد میان این
 و ووف باید که بقدر و نقطه بیشتر اما اگر در اول ترکیب و ووف

مرکبیم واقع شود بعد از میم با الف است یا دال یا کاف یا
 فاحه میان میم و این و وف بقدرکه لفظ بیشتر از او قتر که
 سریم مدور بشر و اگر سریم مرفوع بشر و بعد از میم الف
 یا دال یا او بشر ساقی بقدرکه لفظ بشر و اگر سریم مثلث
 بشر و بعد از میم یا باشد یا را مضر و اگر بعد از میم مثلث
 و مدور و هم نیز هم برین صورت میم مثلث و مدور واقع شود
 و اما اگر در او جوف مرکب با واقع شود و بعد از و الف
 بشر یا دال یا کاف یا لام یا یا و فاحه میان یا و این جوف
 بقدرکه لفظ بشر و اگر بعد از او یا بشر بقدر بعد از سینی بشر
 و باقیه و وف که بعد از یا بشر برین قاعده که بشر کشف
 شد قیاس میگرد اما حکم یا چنانست که در کشف شد
فصل بدکف و وف بکب وضع واضح مختلف میشود
 و هر یک هم جدا دارند اما الف یک نوع پیش نیست
 بران سبب که نام دانه اما با بکب نوع بعد رسد و مضر
 و با شمره اما چه حکم دانه یکا بکب بر چه و یک کب دایه

در چه مفعول بود و محقق و ملحق و نوع بود مثلث طریقا
 و مدور مخروط و از اعین کوسند و تریخ و سکا نیز خوانند
 و دایره چه و نوع بعد رسد و مفعول مدور اما دال
 نوع است هم در مفعول و هم در مرکب یا است که شمره دایه
 یا ارسال که اند و را برست نوع بعد رسد و مضر و رفیع
 و سینی است نوع است رسد و مدور آنچه سرین را از است
 که اند هم در مفعول و هم در مرکب و صاد و نوع بعد رسد
 و مدور و این اختلاف در دایره صادر است نه در صاد
 و فاک نوع بیشتر نیست چه در مفعول و چه در مرکب
 و عین بر مفعول نوع است اول در مفعول همان یک نوع که
 کشف شد و دایره چه دارد و در مرکب شش نوع است
 اول نطق و لکنه و قیر بشر که بعد از و الف بشر یا دال یا بشر
 بشر که بقدرکه لفظ مرفوع شود و دوم صادر و لکنه یا
 بشر که بعد از و چه یا را یا سینی یا صاد یا قاف یا میم
 یا با رسیم مخیر و آن خاص است در لفظ غیر و هر و نی

که بعد از عین یک لفظ مرفوع شود چهارم هم الابد و آن
 عین تعریف است که بعد از الف واقع شده که آن الف متصل
 بود که آنکه پیش از اوست پنجم هم الشبان و آن عین هم
 بود که متصل شده به الف موصوف بصفت مذکور
 ششم عین معقود و آن عین بود که در میان کلمه یا اف
 واقع شده و فاست نوع بود در مرفوع و آن مرفوع
 باید و راست و نوع دیگر که در ترکیب واقع شده حکم
 قاف نیز همین است و کاف چهار نوع است اول مرفوع
 و در مرکب سطح و غیره و ایلام است نوعت در مرفوع
 مرفوع و در مرکب یک نوع پیش نیت و میم در
 مرفوع و نوع است مدور و مرفوع و یک مثلث مرفوع
 و میم مرکب خایه نیت که در اول واقع است یا در
 یا در وسط اگر در اول واقع شده به مرفوع بود
 مدور و مثلث و مرفوع و اگر در وسط واقع شده به
 نوع بود مرفوع و مملوس و اگر در آخر واقع شده

و

نوع بود مرفوع و مملوس اما مرفوع در پیش و مملوس
 یا مدور یا قاف یا میم یا نین میم بر چهار نوع بود و غیر
 است نوع بود در مرفوع مدور و یک در مرکب و اگر
 در مرفوع بود نوعت و اگر مثلث است و در مرفوع خایه
 نیت که در اول واقع شده به یا در وسط یا در آخر
 و در اول یا در اذن الف و مملوس و در وسط و ایلام
 و در صدی بود و غیره بعد از نام بود و غیره نیز بود و اگر بود
 نام بود اذن الف و مملوس و هم کوفت و اگر در آخر بود
 میم نیز مرفوع و او در نوع به مرفوع مدور و الف
 نیز نوع است مرفوع چنانکه ذکر کرده شد و مرکب چنانکه آمد
 و یا نیز نوع است مرفوع و آن نوع بود مرفوع مدور
 و مرکب چنانکه است **باب دوم** در بیان ترکیب
 که از یک از حروف بود و در آن ترکیب مدات واقع شده
 بد که کتاب ترکیب چنانکه است جهت جایز به نام جهت
 حسن آن ترکیب بود یا از برابر انفصال حروف یا از به نام

کما یصور اما در ترکیب و ترکیب واقع شده و اگر چه جزیی
 ترکیب بعضی قیاس برده چاکه صاف باشد و اگر که ترکیب در
 در ماست و واقع شود و اگر که ترکیب در بعضی و اگر که
 و اگر که ترکیب این است جهت که در ترکیب شده بود و قیاس
 به مثل که چیزی خواهد که از جهت ترکیب لفظی که کند
 صاف باید کشید که اگر میسر را بدد چند حرف قاعده بود قیاس
 باشد یا از جهت انقضای حرف چنانکه در لفظ سبع واقع شده
 سین را بدد باید داد که اگر غیر سین را بدد در هر قیاس بعد یاز
 جهت تمام که یسیر چنانچه مثل در لفظ العالمین واقع شده
 کشیدن عین حسن بود و دیگر حرف را بدد دادن که حسن
 و قیاس آن تعین بکلمات داده اگر کاتب متعدد است اجتماع
 تمیز نیست و اگر کاتب یا متعدد است مثال آوردن به
 ناید است **فصل** در بیان مبتدا و حرف و انشاء که
 بلکه مبتدا و حرف بر سر وقت یا ابتداء بنیاد است یا
 یا محقق اما ابتدا بنیاد در حرف لفظ و بار و دل و راه

که یصور اما در ترکیب و ترکیب واقع شده و اگر چه جزیی
 ترکیب بعضی قیاس برده چاکه صاف باشد و اگر که ترکیب در
 در ماست و واقع شود و اگر که ترکیب در بعضی و اگر که
 و اگر که ترکیب این است جهت که در ترکیب شده بود و قیاس
 به مثل که چیزی خواهد که از جهت ترکیب لفظی که کند
 صاف باید کشید که اگر میسر را بدد چند حرف قاعده بود قیاس
 باشد یا از جهت انقضای حرف چنانکه در لفظ سبع واقع شده
 سین را بدد باید داد که اگر غیر سین را بدد در هر قیاس بعد یاز
 جهت تمام که یسیر چنانچه مثل در لفظ العالمین واقع شده
 کشیدن عین حسن بود و دیگر حرف را بدد دادن که حسن
 و قیاس آن تعین بکلمات داده اگر کاتب متعدد است اجتماع
 تمیز نیست و اگر کاتب یا متعدد است مثال آوردن به
 ناید است **فصل** در بیان مبتدا و حرف و انشاء که
 بلکه مبتدا و حرف بر سر وقت یا ابتداء بنیاد است یا
 یا محقق اما ابتدا بنیاد در حرف لفظ و بار و دل و راه

که است و آن که او را قلم کش میزند بیکدوم خط را که از بالا
 بزرگتر باشد باید که همسایه بر طرف قلم کش و قلم را در دست راست
 ایستاده و خط را که از بالا بزرگتر است باید که قلم را در دست چپ
 چنانچه چهار دست قلم بر کاغذ بزن و این قلم را اندن را صعود
 میگویند و باز بر سر آن خط نیز و چنانچه قلم را با رانده
 هم حرف نیز آید و این قلم را اندن را نزول میگویند و این
 کار هرگز که بعد از حفظ و فرودگار باید هم نمود گشت و اگر
 الفبته تمام قلم صعود کین و در آن احتیاج نزول نیست
 پس و نیز که از جانب چپین بطرف راست که است اعمال بر طرف
 و حسن کین و هر خط که از جانب راست چپین کین است اعمال
 بر طرف چپین کین و هر خط که از بالا بزرگتر است اعمال بر طرف
 راست کین نشاء هم الف و اگر از زیر باشد کین مشاء کین
 که در وسط کاغذ واقع شده اعمال بر طرف چپین و هر خط که
 مشاء کین بود باید که اعمال بر شطین قلم کین و هر خط که
 ارسال کین مشاء چیم با عین یا عین یا صا یا یا یا یا یا یا یا یا

باید هم اعمال بر شطین قلم کین و هر خط که از بالا بزرگتر است
 اعمال بر طرف چپین کین و هر خط که از بالا بزرگتر است
 شطین قلم کین و هر خط که از بالا بزرگتر است
 قلم صعود نزول کین اما بداند هر گاه که خط را در دست چپین کین
 اگر و حرف از یکدوم جدا کنند نمودات کین کده در احوال
 و چنانچه قلم کین و هر گاه که حرف لفظ مرکب هم ترکیب با یکدیگر
 قاعده را رعایت کین کین کین خط اما بداند کین خط کین
 اعمال و وسط و بعضی صریح هر گاه که کین و وسط را رعایت کین
 اعمال و بعضی را رعایت کین و کین را تا چهار مرتبه جازد باشد
 اما تا سبب است که هر قدر که کین است کین باید که در وقت کین
 اینست کین کین کین در کین و بزرگتر کین باشند و اینست
 صریح رعایت کین کین است و در وسط هم این مقدار
 که در این مختصر گفته شد ضبط کردن و بعد از آن رعایت

والله اعلم بالصواب

تمت

باید که در الف همیشه میسباید که قطعه تمام بر کاغذ نیز و چهار
الف تمام قسم کثیر بعد از آن قسم در کشیدن خوف کرد این
چنانکه نش قسم بر کاغذ بشود و کاتی که در الف میسباید
همی است و باقی را بر تبع از خطوط استبدان اخذ می توان
مقتضای **ک** و کت با میسباید که نقطه طویله بیشتر و در از او
شش نقطه میسباید و بحیثیت ضرورت مقام تا همش است
نیز جایز داشته اند و اولی است که اگر از همش نقطه
که او را شمره کنند باین صورت

باید که این مختصر است در بیان اصول خطوط و محیط و غیره
ایکیم که بچگونگی در خطوط شش کوزه باید نوشت و از آن
برقظ پان خواهیم کرد **الف** بلکه الف در شش همش
نقطه است و تا همش نیز جایز است و الف در محقق
همش نقطه است و تا نیز جایز داشته اند و اما که گفته اند
که در ساحت الف میسباید که سه و کت بهر اشیاء
از بهر آنکه ایشان قسم کردش را و کت شش خد اند پس کت
در قسم را منقذ واقع می شود در الف نیز اگر چه الف بر کاغذ
کشید هیچ و کت از الف همس نبینوا مگر اما در حال کشیدن
این و کات در قسم را منقذ ظاهر شود از بهر آنکه هر قسم بر کاغذ

۲۰۱۹

نادر

نادر که الف همیشه میسباید که قطعه تمام بر کاغذ نیز و چهار
الف تمام قسم کثیر بعد از آن قسم در کشیدن خوف کرد این
چنانکه نش قسم بر کاغذ بشود و کاتی که در الف میسباید
همی است و باقی را بر تبع از خطوط استبدان اخذ می توان
مقتضای **ک** و کت با میسباید که نقطه طویله بیشتر و در از او
شش نقطه میسباید و بحیثیت ضرورت مقام تا همش است
نیز جایز داشته اند و اولی است که اگر از همش نقطه
که او را شمره کنند باین صورت

ل
اصح سرچشم پنج نقطه است با او در شش جایز است
و دایره چهارم میسباید که مشبه بر فلف صغیر و قطر دایره
باید که از سرچشم زاینه بر شش چنانکه از خط برز کشیده شود
برابر بر شش و باید که زاینه بر شش نقطه باشد و اتصال سرچشم
با دایره باید که زاینه از شش نباشد
اما بعضی جایز نیست با بی صورت

9

+



نقطه ای که در این
اشاره میباید که طرف بخیز او چهار نقطه باشد و تا پنج
 نیز بخیز شمرده اند و طرف برین باید که به نیم نقطه از بالا را که
 بشود و بیای میان او باید که بقدر رخ نقطه شش باشد و بخیز
 که اگر خط از آن بر بالا کشند بقدر شش است و در این صانع باشد بطوری



اشاره هر دو میباید که سه نقطه باشد و اگر در سه باشد قد او
 او پنج نقطه تا شش نقطه باشد و اگر در دو باشد چهار نقطه
 طولی از پیش باشد و اگر او را مقوس نیندازد اول
 تا آخر باید که زنگ بر همف نقطه باشد بر همف صورت

اما برین



اما برین برین باید که نقطه طویلی باشد ظاهر القطر و برین
 اول یک نقطه باشد و او برین یک نقطه و نیم و نقطه اول دایره
 که بیایقی آید در شش چهار نقطه باشد و در محقق سه نقطه
 میباید و در شش اگر خط از آن دایره برانداند برین
 بلکه نیمه باشد که زنگ از شش نقطه باشد و در محقق باشد
 محرزند و دایره بر سه قسمت دور و مرسل و قویست

باین صورت



و دایره را تمام بر که که بغير از باها از میان
 کشند برین صورت است

الط
ن

اما صد سر صا باید که است در قسم بر پاشند نشینند
بعقد چهار نقطه که نشان یعنی چهار و اندر قسم تا تغییر
و کت سر صا در بر زمین بپزد و بعد از آن به امر قسم
و نقطه و نیم بگیرد و سر صا او را بچشم آویزد و مغز
باید مش بر هیضه اند و قط اول دایره باید که برابر
او و کت و نقطه و نیز باشد برین صورت

ص

الط

الط صا بیضی ط باید که ط لانی بر از بیضی صا باشد
والف او را که از شش نقطه باشد و اعتماد بر چهار است
داشته باشد و خط سر ط باید که در بالا رفتن
و زیر آسمان می آید باشد و نیم نقطه مایل بر شیب
باشد آنوطا و گذشتن او از سر ط بعقد حو نقطه
جایز است برین صورت

ط

اما عین عین مفرد را صادر گویند زیرا که بیاضی
او شبیه به بیاضی صا است و مرکب است از سه ضلع
او را باید که بشکل هلال باشد آنخواف و ضعف
اطراف او و پیوسته او که ضلع سوم است باید که
تمام قسم بعقد است نقطه کشیده شده و آفرین که او را

زنج نیز گویند باید که یک لفظ از ضمیم دوم زاید
 باشد مثل لفظ **میسر** یا **لا** کرده و قطعه لفظ
 بیاورد و اتصال بر عین را بیاورد و حقیقت
 دایره و قطر و دور او جمع در باب جمع گفته شد
 و چیزی مطلب و کت و وف مفوده است در
 یک چیز اظهار زلفت برین صورت

جمع

اما فرمایید که نیم لفظ باشدند قسم نمیکنند
 و در لفظ دیگر تمام قسم و بیش از او چهار گفته
 قسم کرده عقب از تمام قسم نوشته شود مثل
 دور بر و مابقی فاشتر دانند امر و در بر و گردن او

آن نیز که بعضی را او بشکر میم بر و دنباله
 بطریق را بر تویغ نوشته شود بر صورت

مر

و دور است که شبیه لبر قاف و او باشد
 و دنباله او را در ثلث و محقق هر دو مرسند نویسد
 و بعد از و کت بر میم یک لفظ اگر سر را میس
 بر و مقدر کنند بصورت را بر رسد لفظ بر
اما نون را در ثلث سه لفظ باید کشیدن
 و تن او را شش لفظ مثل تن حال و سین
 اما بجز ده از میم میساید که یک لفظ و نیم است آید
 و نویسنده نیز را بر شش مانند میم تویغ متحرک
 باید کرد و از بابت او شکر که بجز میساید
 ظاهر بجهت برین صورت

س

اما او سر او بر سوز سر ف و شکر او است اما
در نش دور و در محقق ما نشد در این رس
باید است تحت برین صورت

و ف

اما سر او او را است نقطه مخیر تا بد کشید و در نقطه حرکت
مایل بریز که بعد از نیم نقطه با بین آید و خط آفرین بطریق
اول بقدر سه نقطه با با باید برد و سبب فی اول بکش شد
باید سخت برین صورت

و

اما با بر دال فار است نقطه مخیر و در دال باید کشید که بعد از
یک نقطه کج شده بشر و خط آفرین بکش طریقه خط اول
ساخته حرکت میاید ساخت برین هیات

و

اما لام الف لام الف خط اول بطریق الف



بقدر الف دیگر با با باید برد برین صورت



اما یا و ف و ک ب است از سه خط خط اول سه نقطه بصورت یک ف
و خط ثانی هم سه نقطه که از این صورت ایام مکمل ظاهر شود و خط
ثالث از مقدار سه نقطه بسیار که شکر دایه دیگر یافت شده اما یک
نقطه و نیم سه آیره بشر و قوت زشتی و مدور را میارند و بیار
سری بطریق سر کانی باید بنهند و بعد از حرکت یک نقطه و نیم او را

بطریق با بر رس باید کشید برین صورت
نمیت

و ف

